

نوشتاری از کریم... قائمی
اتوبیوگرافی - کاریکریماتور



اشاره: نام کریم... قائمی برای تمامی اهل تاریخ، فرهنگ و ادبیات گرگان زمین آشناست، او بیش از نیم قرن است که با عشق در این عرصه تلاش می‌کند و امروزه هر چند دوران کهن سالی را می‌گذراند اما بسیار پرنرژی‌تر از هر جوانی مسیر خود را ادامه می‌دهد و به عنوان گنجینه‌ی ارزشمند این دیار شناخته می‌شود. قائمی در کنار همه کارها نیم‌نگاهی هم به طنز دارد، در ادامه نوشتاری به قلم ایشان را می‌خوانیم.



اتوبیوگرافی

در تاریخ ششم تیرماه یک هزار و سیصد هجده خورشیدی،^۱ چشم روزگار به جمالم روشن شد. از آن زمان تا حال، هنوز که هنوز است، زمان مرا به جلو هل می‌دهد. در پایان هر سال، با یک سکندری روی دوش سال آینده می‌افتم. هنوز بر مرکب زمان سوادم و به این زودی‌ها، نمی‌خواهم از آن پیاده شوم.

پاییزهای زیادی دیده‌ام، اما تا امید در دلم ریشه دارد، خزان عمر را از خودم فراری می‌دهم. از زمانی که با قلم آشنا شدم، ترس از من فاصله گرفته است. وقتی قلم به دست می‌گیرم، اسلحه پا به فرار می‌گذارد.

سد دیپلم رشته‌ی طبیعی را در شهریورماه یک هزار و سیصد و سی و نه با موفقیت شکستم و برای فرار از سربازی، به امان‌نامه‌ی تربیت معلم یک‌ساله متوسل شدم و سرانجام در پانزدهم مهرماه یک هزار و سیصد و چهل، به عقد رسمی آموزش و پرورش و هشت سال بعد، به استخدام همسرم درآمدم.

آدم بسیار منصفی هستم، چنان‌که وصیت کرده‌ام اموال مفقودم را بابت مالیات به دولت بدهند و بقیه را به وارثان.

پدر، مادر، برادران و خواهرانم را دوست دارم، چون توقع مادی از من ندارند. امیدوارم این خصلت نیک را فرزندانم نیز نسبت به من در نظر داشته باشند.

هروقت زبان سرخم گوشه‌نشین می‌شود، قلم جرئت پیدا می‌کند که مو دماغ اسلحه شود. در این سال‌ها، از بس نانم را اجر کردند، حالا می‌توانم یک ساختمان چندطبقه بسازم و دشمنانم را لابه‌لای جرزهایش جا دهم.

چون پرندگان را دوست دارم، از نمایش‌گاه قفس دیدن نمی‌کنم و می‌دانم که تعداد پرندگان آزاد، خیلی بیشتر از قفس‌های دنیا است.

اگر روزی بر خر مراد سوار شوم، کرایه‌اش را خواهم پرداخت تا بعد از مرگ، بدهکار اخلاقی بازماندگانم نباشم.

هروقت چشمم به روشن‌فکران دست‌آموز می‌افتد، رویم را برمی‌گردانم چون می‌ترسم خرده‌شیشه‌های ذات‌شان، نگاهم را جریحه‌دار کند.

نمی‌خواهم مثل میخ، توسری‌خور باشم. همیشه زبان سرخم را با چاشنی طنز گالوانیزه می‌کنم تا کارساز باشد و زنگ هم نزند.

با آن‌که اقتصاد نخوانده‌ام، می‌دانم سنگی که برای دیوار خانه لازم است، برای سر همسایه حرام است.

آدم بسیار دل‌رحمی هستم. وقتی سر پیاز را می‌برم، گریه‌ام می‌گیرد. همه را به یک چشم نگاه نمی‌کنم چون اگر عمل درستی بود، خداوند دوچشم برای ما نمی‌آفرید.

موهای پُرپُشتم سبب شده است، شانه‌هایی که استفاده می‌کنم، به پیری نرسیده،

۱ - متولد ۱۳۱۸ خورشیدی -
بالاجاده (سورم‌سرا) شهرستان
کردکوی

دندان‌های شان بریزد و بازنشسته شوند. گاهی چنان آخم می‌کنم که برای بلند کردن کمان ابرویم، زور رستم لازم است. شهرتم را بعد از مرگ، برای فرزندانم به ارث می‌گذارم، بلکه بتوانند پاسخ‌گوی اشتباهات زندگی‌ام باشند.

کاریکریما تور^۲

- با شکفتن گل، ضبط صوتم صدای بلبل درمی‌آورد.
- گربه‌زاده‌ای که طرح دوستی با موش‌زاده‌ای ریخته بود، به حبس ابد محکوم شد.
- مگس منزل پزشکان، استریزه شده است.
- اسلحه‌ی پاس‌داران صلح، گلوله‌های دوستی پرتاب می‌کند.
- به سگی که پای دزد را گاز گرفته بود، یک هفته مرخصی دادند.
- از سنگی که بر سر دشمنم خورده است، در کلکسیون سنگ‌ها محافظت می‌کنم.
- فرشته‌ای که رشوه گرفته بود، در دادگاه اهریمن تبرئه شد.
- وقتی کبریت کشیدم، آه از نهاد سیگار برآمد.
- انگشتان پام، از سوراخ جوراب بیرون آمدند تا مواظب اوضاع باشند.
- به خاطر آن‌که کاسه‌کوزه‌ها را به سرش نشکنند، قبلاً آن‌ها را شکست.
- برای آن‌که جایم را میان دیگران باز کنم، رژیم گرفتم.
- به علت گرانی مخارج زایش‌گاه، پرندگان با یک اعتصاب جمعی، تخم‌گذار شدند.
- اعتصاب موش‌ها، به نفع گونی‌هاست.
- موشی که در نبود گربه، رجزخوانی می‌کرد، اسیر تله‌موش شد.
- پشه‌ای که نیشش در پوست تنم فرو نمی‌رفت، تقاضای بازنشستگی کرد.
- عده‌ای با ذره‌بین افراد متملق، بزرگ می‌نمایند.
- به مرد دنیادیده کره‌ی جغرافیایی هدیه کردم.
- برای داشتن معدل خوب، به دختر بازرس، وعده‌ی ازدواج دادم.
- پدر، برای ادب شدنم، مرا به رشته‌ی ادبی فرستاد.
- غیر از دندان طمع، هیچ دندان سالمی نداشت.
- برای گل احساساتم، یک حشره‌کش تهیه کردم.
- به مرد کم‌حرف، همسر پرحرف تجویز شد.
- اتوموبیلی که کار نکند، ارابه به آن فخر می‌فروشد.
- چون قطب جنوب فقیرنشین بود، به قطب شمال منتقل شدم.
- چون بالاخانه را اجاره داده بود، در طبقه‌ی پایین دارالمجانین منزل کرد.
- برای کندن دندان طمع، کاری از دندان‌پزشک ساخته نیست.
- در بهار، گل‌ها رنگ‌شان را به رخ هم می‌کشند.

۲ - از آن‌جا که نام نویسنده‌ی «کاریکریما تور»ها «کریم» است، عنوان کتاب «کاریکریما تور» انتخاب شد

- در قفس شیر، پرواز مگس آزاد است.
- آن‌که هم از توبره می‌خورد و هم از آخور، زودتر فربه می‌شود.
- هیچ پرنده‌ای، از نمایش‌گاه قفس دیدن نمی‌کند.
- موشی که به گربه اعتماد کند، به مرگ زودرس می‌میرد.
- از بس ریش‌گرو گذاشتم، کوسه شدم.
- هروقت با آینه درددل می‌کنم، تصویرم ادا درمی‌آورد.
- چون نامه‌ی اعمالش سپید بود، به سیاه‌چال محکوم شد.
- در شبی که مویش را رنگ کرده بود، خواب رنگی دید.
- وقتی از کنار سطل زباله می‌گذرم، مگس‌ها به احترامم بلند می‌شوند.
- به علت سابقه‌ی کار و حُسن جمال، کُلْفَتِ خانه به خانم خانه، ارتقاء گروه یافت.
- صابون در آب و انسان در خشکی کف می‌کند.
- از یک‌چشمی پرسیدند: دنیا را چگونه می‌بینی؟ گفت: نصفه.
- پردرآمدترین شغل، آفتابه‌داری‌ست.
- چون در روز تعطیل به دنیا آمده بود، از گرفتن کار معاف شد.
- ماهی بیچه‌زا، احتیاجی به ماما ندارد.
- در موقع سرشماری، با تنه کاری ندارند.
- آدم شهرت‌طلب، روی دیوارهای جهنم هم یادگاری می‌نویسد.
- گربه‌ی پرسر و صدا، شکارچی خوبی نیست.
- دکتر آزمایش‌گاه، در اثر حمله‌ی میکروب‌ها درگذشت.
- قورباغه‌ی بی‌سر و صدا، عمر طولانی‌تری دارد.
- خانه‌ای که در آن دختر دم‌بخت باشد، کوچه‌اش پررفت و آمد می‌شود.
- زاندارم پرتوقع، برای مرغ و جوجه‌ها هم قانون وضع می‌کند.
- قاتلی که برگ ماموریتش را نشان داده بود، تبرئه شد.
- رادیو، دهن‌لق‌ترین جعبه.
- ... و خداوند دست را آفرید تا انسان بتواند جای نیش پشه‌ها را بخاراند.
- من، سه‌کیلو. شما را نمی‌دانم.
- هروقت کفشم پاره شود، به کفش‌دوزک مراجعه می‌کنم.
- اتوموبیل‌ها نشسته راه می‌روند.
- رودخانه‌های خواب‌آلود، به مرداب می‌ریزند.
- چراغ ایمانم را در سرازیری قبر روشن نگه می‌دارم، تا زمین نخورم.
- تیرمژگانش، سنگ را سوراخ می‌کند.
- وقتی به رودخانه فکر می‌کنم، قایق را از یاد نمی‌برم.

- قد سروش را با نوشابه آبیاری می‌کند.
- سرازیری عمر، دست‌انداز بیش‌تری دارد.
- درخت‌های عمودی، سایه‌های افقی دارند.
- برای تقسیم هر عدد به ۲، یک چشمم را می‌بندم.
- جوی خشک، در خاکروبه دفن شد.
- بین خواب و بیداری، یک پلک فاصله است.
- خیاط بی‌حوصله، کت و شلوار دوخته می‌خرد.
- جاده، بی‌ماشین منقبض می‌شود.
- جاده‌ی بی‌عابر، خوابش سنگین است.
- زیرسیگاری، خاکستر نشین است.
- به آهن خونم، ضدزنگ زدم.
- سر بی‌مو، منت شانه نمی‌کشد.
- تا دستمال به دست نگیرم، اشکم نمی‌ریزد.
- تخم‌مرغ‌ها موقع آب‌پز شدن، به هم تنه می‌زنند.
- طبقه‌ی تحتانی ابرها زنگ زده است. به همین دلیل چکه می‌کند.
- کاغذ دیواری، پانسمان زخم‌های دیوار است.
- آنتن تلویزیون، با باد به تصویر پشت می‌کند.
- از ابر سیاه، برف سفید می‌بارد.
- نگاهم از چین‌های پیراهن گل‌دارش، پله‌پله بالا می‌رود.
- اگر تاریکی نبود، چراغ اختراع نمی‌شد.
- در موقع نشستن، سایه‌ام را زیر گرفتم.
- هروقت به سوراخ موش فکر می‌کنم، گربه‌ها مواظبم هستند.
- برای این انتخاب نشدم که قبلاً انتصابم نکرده بودند.
- همین‌که کفگیر به ته دیک می‌خورد، حاشیه‌نشین‌ها پراکنده می‌شوند.
- داشتن یک پای سالم، بهتر از داشتن دوپای شکسته است.
- در تشییع درخت بریده شده، تبر اولین شرکت‌کننده است.
- فرشته هم اگر سر از مرداب درآورد، بوی لجن می‌دهد.
- گربه‌ای که در حوض خالی خوابیده باشد، خواب ماهی می‌بیند.
- لالایی خواندن پشه، به نیش زدنش نمی‌ارزد.
- وقتی به قطب رسیدم، دندان‌هایم کف زدند.
- ستارگان دور ماه، مرا به یاد کاسه‌لیسان انداخت.
- تا دکتر خواست رشته‌ی عمرم را قیچی کند، با مخالفت عزرائیل مواجه شد.

- به عقیده‌ی تفنگ، یک چشم شکارچی زیادی‌ست.
- از بس خانه‌به‌دوشی کردم، شانه‌هایم زخم برداشت.
- زنبورعسلی که روی گل مصنوعی نشست، از کندو اخراج شد.
- با هفت تیر مصنوعی، به یک دعوای حقیقی پایان دادم.
- به علت نافرمانی پدرم، او را از ارث محروم کردم.
- مرغی که به خروس خانه خیانت کرده بود، تخمش توزرد درآمد.
- بلبل قفس، به صدای بلبلی صبطِ صوتم حسد می‌ورزد.
- قایق کاغذی، مگس‌های توریست جمع می‌کند.
- گربه‌ی پیر، در تعقیب بچه‌موش‌های کم‌تجربه است.
- بعضی‌ها اول سرمایه‌دار می‌شوند، بعد شرافت‌مند.
- سکوت بعضی‌ها، بابت حق‌السکوتی‌ست که گرفته‌اند.
- بهترین نویسندگان مانند خوش‌تغمه‌ترین پرندگان، اسیر قفس‌اند.
- میله‌های قفسی که در آن زندگی می‌کنیم، نامریی‌ست.
- وقتی زمین می‌خورم، دیگر اشتهایی به غذا ندارم.
- کورها، چشم دیدن کسی را ندارند.
- هیچ‌پرنده‌ای از نمایش‌گاه قفس دیدن نمی‌کند.
- گربه‌ی زمین‌گیر، انگشت‌نمای موش‌هاست.
- چون سیگارهای مختلف می‌کشد، ریه‌هایش، کلکسیون دود شده است.
- زمانی که به موش‌ها فکر می‌کنم، گربه‌ها از سر و رویم بالا می‌روند.
- به علت زیادی حشرات، سوسک به نمایندگی شاخ‌داران انتخاب شد.
- ناسزایی را که بی‌اجازه داخل گوشم شده بود، با چوب‌کبریت بیرون کشیدم.